

گزارشی از تعطیلی یک واحد معدنی؛

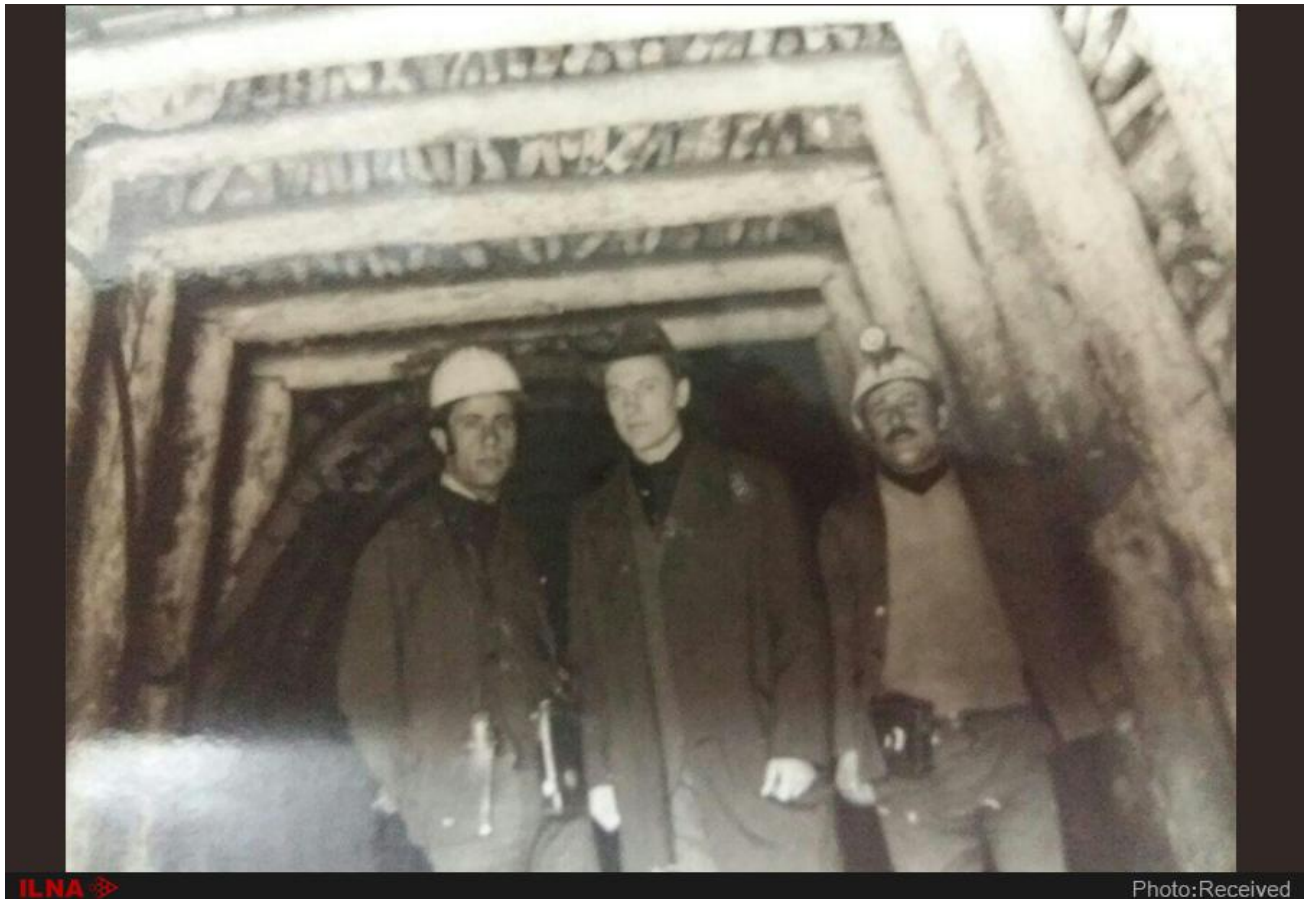
در سنگرود زمان ایستاده/هیچ ردی از پنج هزار کارگر معدن باقی نمانده است

این گزارش، مروری ست بر آنچه در البرز غربی رخ داد؛ از زلزله و آوار آغاز و به تعطیلی ختم شد. معدنی که روزی روزگاری، پنج هزار کارگر داشت، حالا فقط دالان‌های سوت و کور زیرزمینی ست. روی بلندی که بایستی، همه روستاها زیر پایت هستند؛ زن‌ها، مردها، بچه‌ها، مراتع سرسبز؛ دشت‌های فراخ در دامنه‌های البرز غربی. اینجا چند ده روستای کوچک و بزرگ در منطقه «فاراب عمارلو» به صف شده و ایستاده‌اند اما اینجا زمان هم ایستاده است....

«چنانچه موضوع تعطیلی معدن زغال سنگ به حقیقت بپیوندد بالغ بر ۳۲۰ کارگر بیکار خواهند شد و براین اساس اگر میانگین افراد خانواده هر کدام از این کارگران را چهار نفر در نظر بگیریم مشکلات معیشتی گریبان‌گیر نزدیک به یک‌هزار و ۵۰۰ نفر از اهالی این بخش خواهد شد. تنها امیدمان به جلسه آتی مجمع فوق‌العاده هیات واگذاری به بخش خصوصی» است که قرار است روز شنبه (۲۶ مهر ماه) برگزار شود»

اینها حرف‌هایی ست که سالها پیش زده شد؛ حرف‌هایی که جدی گرفته نشد؛ معدن سنگرود به بهانه اقتصادی نبودن تعطیل شد؛ مردان سیه‌چرده‌ی معدنکار آواره شدند و سکوت سنگرود را فراگرفت. همان حرف‌هایی که اوایل مهر ماه ۱۳۹۳، «مرتضی نیک‌پور» رئیس شورای اسلامی کار معدن سنگرود درباره عواقب تعطیلی این معدن خطاب به تمام مسئولان وقت گفت؛ اما افسوس که جدی گرفته نشد و این شد که حالا احساس می‌کنی در سنگرود در منطقه فاراب عمارلو، زمان به راستی ایستاده است؛ عقربه‌ها از جایشان جُم نمی‌خورند....

محل‌ها از آن روزهای رونق خاطرات خوبی دارند؛ مردم عکس‌های رنگ و رفته اما روشن آن روزها را هم دارند؛ از آن روزها هرچه مانده، نگه داشته‌اند؛ از روزهایی که معدن سر پا بود و چراغ روستاها روشن؛ از روزهایی که هنوز سر و کله‌ی پیمانکاران ریز و درشت به این واحد معدنی باز نشده بود و هرکس به دنبال «سهم خود» از روزی بندگان خدا نبود؛ البرز غربی را تکه تکه نکرده بودند؛ مردمانش هم برقرار بودند...



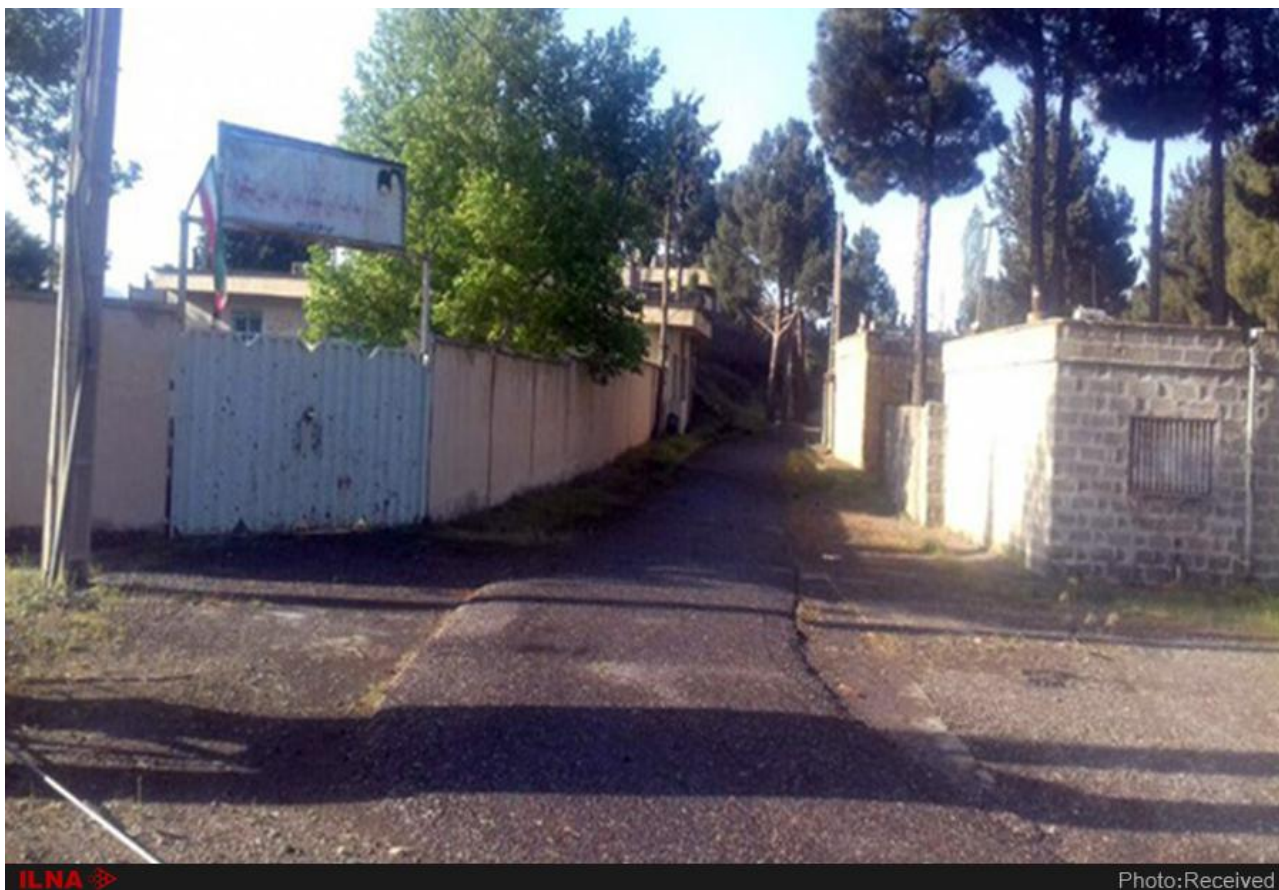
ILNA

Photo:Received

معدن البرز غربی که کار می‌کرد و تِن تِن بار ذغال‌سنگ که بیرون می‌آمد؛ زندگی مردم هم روی غلتک خوشبختی افتاده بود و به خوبی پیش می‌رفت. پای صحبت محلی‌ها که بنشیننی قصه‌های شیرینی از آن روزهای روشن روایت می‌کنند؛ از روزگاران‌ی که زنگ تعطیلی معدن که به صدا درمی‌آمد، بوی چای ذغالی در روستاها می‌پیچید. مردان با صورت‌های سیاه از دوده‌ی ذغال سنگ به خانه باز می‌گشتند و زن‌ها بساط چای عصر را تیار می‌کردند؛ روی نیمکت‌ها و مخده‌ها کنار مردها می‌نشستند و دل به دل‌شان می‌دادند. قصه‌ها از زیر زمین روایت می‌شد؛ حدیثِ کار و کار و خستگی؛ حدیثِ یک لقمه «نان حلالی» که نگذاشتند برقرار بماند؛ حلال‌ترین نانی که یک مرد می‌تواند برای خانواده‌اش بیاورد.....

نان حلال از گلوی مردم سنگرود و روستای اطراف، مردم جیرنده و فارابِ رودبار پایین نرفت یعنی نگذاشتند که پایین برود؛ آواره کردند این مردم را؛ کوچاندنشان؛ آموزش و پرورش مدرسه‌هایش را جمع کرد؛ مسجد المهدی در معدن سنگرود، درها را بست و نان حلالِ «سنگرود» آجر شد.

سال ۹۵ گزارش تلخی در روزنامه‌ها منتشر شد از مدرسه‌ای که در منطقه سنگرود فقط یک دانش‌آموز دارد؛ این مدرسه نیز بعدها چراغش خاموش شد.



پای درد دل محلی‌ها می‌نشینم؛ آنها که آن روزهای خوب را خوب به خاطر دارند:

«باورتان می‌شود دهه شصت نزدیک به پنج هزار نفر در همین معدن سنگرود کار می‌کردند؟ آنقدر وسیع بود این معدن که چندین سرویس حمل و نقل داشت؛ کارگران را از شهرها و روستاهای اطراف می‌آوردند اینجا؛ در دهه شصت، سنگرود یکی از قطب‌های معدنی ایران بود؛ مایه افتخار منطقه بود؛ مجموعه‌ی معدن، باشگاه ورزشی داشت؛ سینما داشت؛ تئاتر داشت».....

دهه شصت، دوران رونق و شکوفایی سنگرود بود؛ یکی از فعال‌ترین واحدهای معدنی کشور با مدیریت دولتی یکپارچه و کارگرانی که از شرایط شغلی‌شان راضی‌اند، تصویری کلی از فضای آن روزهاست؛ تصویری که چندان دیر نمی‌پاید؛ از آخرین سال دهه شصت، باران مصیبت فروبارید؛ دهه هفتاد، اوج بدبباری‌ها بود.

معدن سنگرود در زلزله ۳۱ خرداد سال ۶۹ طعم تلخ خرابی‌ها را چشید؛ آوار بر سر کارگران و خانواده‌هایشان فرو ریخت؛ اما این پایان کار مصیبت نبود؛ شش سال بعد حادثه تلخ انفجار معدن از راه رسید؛ در این حادثه ۲۰ نفر از کارگرانی که برای کسب یک لقمه نان حلال به دل معدن رفته بودند، جان خود را از دست دادند و عده بسیاری نیز دچار جراحات سنگین شدند. در این حادثه فرزندان

بسیاری به سوگ پدرهایشان نشستند و بر در و دیوار بسیاری از خانه‌های منطقه، پارچه‌های سیاه آویزان شد.

اما اینها همه پیش در آمد بود؛ مصیبت واقعی آهسته آهسته از راه رسید؛ واگذاری به بخش خصوصی؛ دست به دست چرخیدن؛ هجوم پیمانکاران و شرکت‌های تامین نیرو یا همان دلالان انسان و در نهایت انحلال و تعطیلی؛ شرکتی که روزگار ۵۰۰۰ کارگر داشت، در اواخر کار در سال ۹۳، بیش از سیصد نفر در آن شاغل نبودند.

معادن سنگرود در دولت خاتمی به بخش خصوصی واگذار شد که در واگذاری این واحد به بخش خصوصی دقت کافی صورت نگرفت. در نهایت معدن به شرکتی واگذار شد که توانایی مالی نداشت و از بدو واگذاری با رکود مواجه و از همین نقطه سرآشوب حسیض آغاز شد تا در نهایت در مهر ماه ۹۳، حکم نهایی صادر شد: معدن سنگرود صرفه اقتصادی ندارد و باید تعطیل شود. کارگران دوندگی بسیار کردند؛ چه پیش از تعطیلی و چه بعد از آن؛ بارها تجمع اعتراضی برگزار کردند؛ بارها با لباس کار و دستان سیه‌اندود به تهران آمدند و حق خود را طلب کردند، بارها و بارها نامه‌نگاری کردند؛ دست به دامان مسئولان شدند و اما هرگز به هیچ جا نرسیدند؛ در نهایت برخی بازنشسته شدند، برخی کوچ کردند و برخی نیز بیکار ماندند.

بعد سال‌ها باز هم به سراغ «مرتضی نیک‌پور» می‌روم؛ رئیس شورای اسلامی کارگران معدن سنگرود که سالها پیش از این، هشدار داده بود معیشت این جمعیت عظیم مردم را به خطر نیاندازید. او که خودش همراه بخشی از کارگران بیکار شده سنگرود به معدن ذغال سنگ طبس منتقل شده، در ارتباط با سرنوشت کارگران سنگرود می‌گوید: حدود ۱۷۰ نفر از کارگران سنگرود با بیمه بیکاری بازنشست شدند؛ ۱۰۹ نفر هم به واحدهای دیگر منتقل شدند؛ ۵۰ نفر طبس رفتند؛ ۲۶ به اصفهان و ۴۰ نفر هم به مازندران منتقل شدند. همه پراکنده و آواره شدند.

نیک‌پور به عواقب این تعطیلی می‌پردازد: معدن سنگرود قطب صنعتی منطقه رودبار بود؛ کل شهرستان و پنج منطقه‌ی آن، عمارلو، فاراب، نوده و خورگام، رحمت آباد و رستم‌آباد را پوشش می‌داد. از همه این مناطق در سنگرود کارگر داشتیم. معدن سنگرود که تعطیل شد، انگار رودبار تعطیل شد. از سال ۹۳ مهاجرت‌ها شروع شد؛ مردم از منطقه رفتند...



او به دلایل تعطیلی این واحد معدنی می‌پردازد: نمی‌دانیم کی با کی معامله کرد که بدبختی‌اش نصیب کارگران شد؛ نماینده وقت مجلس پی‌کار را گرفت و در مجلس ثابت کرد که توجیه اقتصادی ندارد! در نهایت با هم زدند و بستند و معدن را از پا انداختند. گفتند کیفیت ذغال‌سنگش خوب نیست و توجیه اقتصادی ندارد و تعطیلش کردند. من همان زمان به عنوان نماینده کارگران کلی پیگیری کردم؛ حتی پیش وزیر صنعت و معدن وقت رفتم؛ از همه آنها پرسیدم که چرا می‌خواهید این واحد قدیمی را تعطیل کنید؛ به همه‌ی آنها هشدار دادم که این کار را نکنید اما دریغ از یک پاسخ روشن

نیک‌پور به گذشته‌های روشن نقب می‌زند: دهه شصت، معدن سنگرود ۴۸۰۰ کارگر داشت؛ ۸۵ تا اتوبوس کارگران را به خانه‌هایشان می‌برد؛ الان خودم در معدن طبس کار می‌کنم؛ همه مدیران ارشد اینجا زمانی در سنگرود کار کرده‌اند و تجربه اندوخته‌اند. اما آن روزهای خوب خیلی زود سپری شد؛ حتی اگر حوادث غیرمترقبه (زلزله و آوار و سیل) را کنار بگذاریم؛ باز هم این معدن افت می‌کرد؛ سیاست‌های غلط، این معدن را خورد کرد، کوچک کرد و داد دست پیمانکار.....

او ادامه می‌دهد: معدن سنگرود که تعطیل شد، زندگی خوابید. آموزش و پرورش هم مدارسش را از منطقه سنگرود و دور و بر جمع کرد؛ این را باید در کتاب رکوردهای گینس بنویسند: تنها مسجدی که

در مملکت ما تعطیل شد، مسجد المهدی معدن سنگرود است؛ فقط در همین سه، چهار سال اخیر، حدود ۲۸۰ خانواده از منطقه جیرنده و عمارلو کوچ کردند.....



ILNA

Photo:Received

اینکه چرا تصمیم گرفتند معدن را تعطیل کنند، سوالی است که باید مسئولان وقت پاسخگوی آن باشند؛ در برابر مردم عمارلو، فاراب، جیرنده و سنگرود بایستند و به آن پاسخ بدهند. باید بگویند چگونه صرفه‌ی اقتصادی را محاسبه کردند که به این نتیجه رسیدند معدن سنگرود به صرفه نیست؟! به صرفه برای چه کسی؟ برای مردمی که از همین معدن «نان» می‌خورند یا برای پیمانکاران و آنها که نتوانسته بودند در زد و بندها «سهم قابل ملاحظه‌ای» به دست بیاورند؟!

لطفی (بخشدار فعلی منطقه عمارلو) نیز معتقد است؛ به صرفه نبودن فقط یک «ترفند» بود؛ گفتند رگه‌های ذغال سنگ آن خوب و باکیفیت نیست؛ اینها همه ترفند بود. می‌خواستند این معدن قدیمی را تعطیل کنند که کردند.

او در ادامه به امکان احیای این واحد معدنی که این روزها قوت گرفته، می‌پردازد: به دنبال این هستیم که هر جور شده دوباره این واحد معدنی را احیا کنیم؛ با راه‌اندازی مجدد این معدن، زندگی مردم محلی

دوباره سامان می‌گیرد؛ در حال حاضر سرمایه‌گذار و پیمانکار هم پیدا شده؛ انگار روی مبلغ کارشناسی برای واگذاری به مشکل برخوردانند.

وی معتقد است که قیمت‌هایی که سازمان صنعت و معدن اعلام می‌کند بالاست و از آنجا که تجهیزات و نیروهای معدن به جاهای دیگر منتقل شده، چندان برای خریدار به‌صرفه نیست. او ادامه می‌دهد: با این وجود، قیمت پایین برای واگذاری نیز صحیح نیست؛ چون معدن، منابع ملی‌ست و نباید با «رانت» واگذار شود.

و عده‌ی راه‌اندازی کی قرار است جامه‌ی عمل بپوشد؛ لطفی در پاسخ می‌گوید: تا حالا حرف زیاد زده‌اند، یک بار گفتند بعد از عید راه می‌اندازیم؛ بعد آمدند گفتند تا پایان ماه رمضان؛ تا حالا که هیچ اتفاقی نیفتاده؛ فقط وعده و وعید...! می‌گویند نامه‌ی واگذاری پیش رئیس صنعت، معدن و تجارت استان است، اما چه زمانی این کار واقعاً انجام می‌شود، الله اعلم!

بخشدار عمارلو اما امیدوار است؛ امیدوار به آینده‌ای که با نام معدن سنگرود گره خورده: امیدواریم این پروژه به انجام برسد؛ امیدواریم چراغ معدن باز هم روشن شود؛ خیلی رویاپردازی نمی‌کنم؛ نمی‌گویم معدن به دوران اوج و ۵۰۰۰ نفر کارگری آن زمان‌ها برگردد؛ حداقل در فاز اول با ۴۰۰-۳۰۰ کارگر شروع به کار کند؛ همین هم خیلی عالی‌ست.

او در پایان می‌گوید: این روزها ذغال‌سنگ بازار خوبی دارد؛ فروش ذغال به‌صرفه است؛ خوب فروش می‌رود؛ دلیلی ندارد که نخواهند اشتباهات را جبران کنند و این معدن را راه بیاندازند.... این امیدواری‌ها را کنار بگذاریم؛ اینها بماند برای بعد....

فکرش را بکنید که در این سال‌ها چه بر سر سنگرود آمد؟ مردهایی که از خانه رفتند؛ خانه‌هایی که چراغ‌ها نشان خاموش شد و چراغ‌هایی که کنج پستوها خاک خوردند؛ هنوز هم که روی بلندی، روی ستیغ‌های البرز غربی می‌ایستی، روستاها زیرپایت هستند؛ اما خوابیده، به اغما فرورفته؛ نالان و محتضر؛ انگار گرد مرگ همه جا پاشیده‌اند؛ سنگرود دیگر آن سنگرود سابق نیست؛ همه جا خاموش است؛ همه چیز در جای خود می‌خکوب شده‌است....

گزارش: نسرين هزاره مقدم

گردآوری از خبرگزاری کار ایران "ایلنا": سایت چشم انداز کارگری